

The Reduction of Necessary Concomitance to Causation: A Controversy in the Islamic Philosophical Tradition

Amirhossein Zadyousefi*

Abstract

Introduction

Is the relation of necessary concomitance or mutual implication (*talāzum*) between two things a *sui generis* relation or is it reducible to some other relation(s)? If it is so reducible, then what is (are) the metaphysical relation(s) to which the relation of necessary concomitance between two things is reduced? This question has raised a controversy among Muslim philosophers. For them, the answer to the first question is in the affirmative, but they are divided over the second question, offering two classes of theories: causal theories and causal-correlational theories. In the literature on Islamic philosophy, this problem was dealt with by Mūsawī A'zam (2016) and Miṣbāḥ Yazdī (2012: 341-5). My research is distinguished from these two works in that first, I will portray the controversy between the two rival theories; second, I present objections by opponents of the causal theory; third, I consider whether advocates of the causal theory succeed in their responses to these objections; fourth, I introduce certain counterexamples that have not been taken account of in the literature; and fifth, I make suggestions in response to those counterexamples. No independent paper has so far been published on this subject.

Method of Research

This research is done with the descriptive-analytic method drawing on a logical analysis. Data are first collected through library studies, and then they are analyzed by deploying the methods of logical analysis.

* Assistant professor, Department of Philosophy and Logic, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran, amirhosein.zadyousefi@modares.ac.ir

Date received: 26/06/2021, Date of acceptance: 17/09/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

Discussion and Conclusions

According to the first theory, the relation of necessary concomitance between two things is reducible to a causal relation between them. In contrast, proponents of the causal-correlational theories believe that correlations offer counterexamples to the causal theory, reducing the relation of necessary concomitance between two things to a causal relation or to a correlation between them. Advocates of the causal theory, however, seek to argue that correlation is itself reducible to the causal relation. Moreover, they provide an argument to show that correlations are also reducible to causal relations.

Conclusion

The argument by advocates of the causal theory for the reduction of correlations to causal relations does not seem valid. Moreover, there are further counterexamples against advocates of the causal theory, including: (a) the necessary concomitance of existence and quiddity, and (b) the necessary concomitance of quiddities and their implications, such as the 'human quiddity and possibility' and the 'quiddity of number 4 and evenness.' These examples involve a necessary concomitance between two things, whereas they do not have a causal relation. Nevertheless, there seem to be suggestions on behalf of proponents of the causal theory to respond to these counterexamples. As to the examples of 'existence and quiddity,' the 'human quiddity and possibility,' and the 'quiddity of number 4 and evenness,' one might say that if there is a distinction between external causation (namely, the relation of dependence between two entities, which implies two distinct existences) and analytic causation (namely, the relation of dependence between two entities that do not exist distinctly, and indeed have the same existence) as is defended by some people, then one might say that, to begin with, the causation involved in a causal theory generalizes over both external and analytic causations, and secondly, there is an analytic, rather than external, causation holding between the above pairs of entities. Moreover, as to the counterexample of two correlates, it might be explained that they are effects of a third entity: each correlate, say x 's being above and y 's being below, is caused by a third entity, which consists of a situation in which x is above y in the external world relative to our perceptual system as we observe the situation. As long as such a cause obtains, there is a necessary concomitance between x 's being above and y 's being below.

Keywords: Relation of necessary concomitance, causation, reduction, correlation, correlates.

فروکاهشی تلازم به علیت؛ نزاعی در سنت فلسفه اسلامی

امیرحسین زادیوسفی*

چکیده

آیا رابطه تلازمی میان دو شیء رابطه‌ای اصیل است یا اینکه این رابطه به رابطه یا روابط دیگری فروکاسته می‌شود؟ اگر پاسخ مثبت است، آنگاه، رابطه تلازمی میان دو شیء به چه رابطه (روابط) متمایزی دیگری فروکاسته می‌شود؟ از نظر فیلسوفان مسلمان پاسخ پرسش اول مثبت است. اما آنها در پاسخ به پرسش دوم به دو دسته تقسیم شده و هر دسته نظریه‌ای جداگانه ارائه داده است. این نظریات را «نظریه علی» و «نظریه علی - تضایفی» نامیده‌ام. بر اساس نظریه اول، رابطه تلازمی میان دو شیء فقط به رابطه علی میان آنها فروکاسته می‌شود. اما در مقابل، طرفداران نظریه علی - تضایفی متضایفان را مثال نقضی بر نظریه علی تلقی نموده و از این رو، بر این باورند که رابطه تلازمی میان دو شیء یا به رابطه علی و یا به رابطه تضایفی میان آنها فروکاسته می‌شود. در این مقاله سعی خواهم کرد به این موارد بپردازم: تصویر این نزاع، ارائه اشکال مخالفان نظریه علی، بررسی موفقیت پاسخ مدافعان نظریه علی به این اشکال، معرفی چند مثال نقضی که در ادبیات بحث وجود ندارد، ارائه پیشنهادهایی برای برون رفت طرفداران نظریه علی از اشکال مثال‌های نقض. روش تحقیق در این مقاله به شیوه توصیفی - تحلیلی با تکیه بر تحلیلی منطقی خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: رابطه تلازمی، علیت، فروکاهش، تضایف، متضایفان.

* استادیار گروه فلسفه و منطق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران،

amirhosein.zadyusefi@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۶

۱. مقدمه

اشیاء مختلف می‌توانند روابط متنوعی با یکدیگر داشته باشند. برای مثال دو شیء می‌توانند رابطه مکانی با یکدیگر داشته باشند. برای مثال، چشم ما و صفحه کاغذی که این سطور بر روی آن نگاشته شده است با یکدیگر این رابطه را دارند که به فاصله مثلا بیست سانتی‌متری از یکدیگر قرار دارند. و یا دو شیء می‌توانند با یکدیگر رابطه مالکیت داشته باشند. برای مثال اگر شما دارای یک کتاب باشید شما مالک کتاب و کتاب مملوک شما خواهد بود؛ از این رو بین شما و کتاب مفروض رابطه مالکیت برقرار است. یکی از روابطی که می‌توان میان دو شیء فرض کرد رابطه تلازم میان آن دو شیء است. ممکن است سؤال شود منظور از وجود رابطه تلازمی میان دو شیء چیست؟ اجازه دهید تلازم میان دو شیء را به شکل زیر تعریف کنیم:

تعریف (۱): x و y متلازمند اگر و تنها اگر، اگر یکی از x یا y تحقق داشته باشد، آن‌گاه دیگری نیز تحقق داشته باشد.^۱

برای مثال، میان معلول و علت تامه رابطه تلازم برقرار است. چرا که اگر علت تامه تحقق داشته باشد معلول تحقق دارد و بالعکس، اگر معلول تحقق داشته باشد علت تامه نیز تحقق دارد.

اما در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا رابطه تلازم میان دو شیء قابل فروکاستن به رابطه دیگری در میان آن دو شیء است؟ پاسخ مثبت به پرسش فوق ما را به سؤال دیگری سوق خواهد داد و آن اینکه آن رابطه دیگر چه رابطه‌ای است؟

تقریبا اکثر فیلسوفان مسلمان که با پرسش‌های فوق روبرو بوده‌اند به پرسش اول پاسخ مثبت داده‌اند. ایشان وجود رابطه تلازمی میان دو شیء را رابطه‌ای اصیل ندانسته و از این رو سعی می‌کنند آن را به رابطه‌ای مبنایی‌تر و اصیل‌تر میان دو شیء فروبکاهند. اما پاسخ متفاوت ایشان به پرسش دوم، آنها را به دو گروه تقسیم می‌کند. برخی از آنها، هم‌چون ابن‌سینا، ملاصدرا و خواجه نصیر وجود رابطه تلازمی میان دو شیء را به وجود رابطه علی - معلولی میان دو شیء فرو می‌کاهند و برخی دیگر، هم‌چون فخر رازی، شیخ اشراق و ابوالبرکات بغدادی، وجود رابطه تلازمی میان دو شیء را در برخی موارد به رابطه علی - معلولی و در برخی موارد دیگر به رابطه تضایفی میان دو شیء فرو می‌کاهند.

در این مقاله سعی دارم به بررسی هر یک از نظریات فوق بپردازم. برای سهولت نظریه اول را نظریه علی و نظریه دوم را نظریه علی - تضایفی می‌نامم. در ذیل به بررسی

هریک از این نظریات خواهم پرداخت. اما پیش از آن، اجازه دهید به پیشینه تحقیق نگاهی داشته باشیم.

۲. پیشینه تحقیق

تا آنجا که نگارنده در میان مقالات فارسی زبان و انگلیسی زبان جستجو کرده است تا کنون مقاله مستقلی در باب نزاع فوق الذکر در سنت فلسفه اسلامی و ارزیابی و تحلیل آن نگاشته نشده است. بر اساس جستجوی نگارنده، تنها در یک مقاله با عنوان «کارکردهای علیت تحلیلی در برهان» در باب منطق، سید مصطفی موسوی اعظم هنگام بحث درباره انواع برهان (لم، إن و إن مطلق) و بررسی نسبت علیت میان حد وسط، حد اکبر و حد اصغر اشاره‌ای بسیار مختصر به نزاع فوق در سنت اسلامی می‌کند (موسوی اعظم ۱۳۹۵). اشاره او به این نزاع صرفاً این است که از نظر برخی تلازم به علیت فروکاسته شده و از نظر برخی دیگر به رابطه تضایف نیز فروکاسته می‌شود وی سپس از این مطلب در بحث علیت میان حد وسط، حد اکبر و حد اصغر استفاده کرده است. مقاله پیش‌رو به نحوی معنادار از مقاله موسوی اعظم متمایز است. اساساً موضوع بحث موسوی اعظم در مقاله‌اش درباره نزاع فوق در سنت اسلامی نیست. همانطور که بیان شد، این مقاله درباره موضوعی منطقی و در باب انواع برهان (لم، إن، و إن مطلق) در منطق نگاشته شده است. در واقع، اشاره وی به این نزاع صرفاً در حد چند پاراگراف بوده و از این‌رو نمی‌توان مقاله وی را مساهمتی در این نزاع در نظر گرفت. به بیان دیگر، طرح این بحث در مقاله موسوی اعظم به دلیل بررسی و ارزیابی آن نبوده و صرفاً برای استفاده برای بحثی منطقی به آن اشاره شده است. این درحالی‌ست که هدف اصلی مقاله پیش‌رو ترسیم این نزاع، بررسی اعتبار استدلال‌های مطرح شده در این نزاع، معرفی مثال‌های نقض بیشتر علیه نظریه علی، و نیز ارائه پیشنهاداتی به طرفداران نظریه علی برای برون رفت از اشکال مثال‌های نقض است؛ اموری که در مقاله موسوی اعظم به آنها پرداخته نشده است.

هم‌چنین، در میان کتب فارسی زبان، تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است، تنها کتابی که به نزاع فوق در سنت اسلامی اشاره کرده است، شرح محمدتقی مصباح یزدی بر الهیات شفا است (مصباح یزدی ۱۳۹۱: ۳۴۵-۳۴۱). همانطور که در ادامه خواهیم دید، یکی از موضوعی که ابن‌سینا به بحث فروکاهش تلازم به علیت پرداخته است در فصل ششم از مقاله اول کتاب الهیات شفا است. از این‌رو، مصباح یزدی ذیل شرح عبارات شیخ در

این بخش، به نزاع فوق اشاره کرده است. در مقام داوری این نزاع، مصباح یزدی بر این باور است که رابطه تلازمی گاهی اصالتاً میان امور خارجی است و گاهی اصالتاً میان امور ذهنی (مصباح یزدی ۱۳۹۱: ۳۴۳). از این رو، از نظر وی چنین نیست که رابطه تلازمی میان متضایفان به رابطه علی فروکاسته شود. مقاله حاضر از سه جهت با آنچه مصباح یزدی انجام داده است متفاوت است. اولاً، مصباح یزدی به نقد و بررسی استدلال طرفداران نظریه علی برای نشان دادن اینکه رابطه تلازمی میان متضایفان به رابطه علی فروکاسته می شود پرداخته است. این در حالیست که یکی از مهمترین رسالت های این مقاله، همانطور که خواهیم دید، نشان دادن این مطلب است که این استدلال، استدلالی نامعتبر است. دوماً، این مقاله مثال نقض های بیشتری را، علاوه بر متضایفان، علیه نظریه علی استخراج خواهد کرد. این مثال های نقض بیشتر عبارتند از رابطه تلازمی میان «وجود و ماهیت» و «ماهیت و امکان» (برای مثال، «ماهیت انسان و امکان» و «ماهیت عدد ۴ و زوجیت»). همانطور که خواهیم دید، در این مثال ها از یک طرف رابطه تلازمی ادعا شده و از طرف دیگر، رابطه علی انکار شده است. همانطور که خواهیم دید، این مثال ها نیز، علاوه بر متضایفان، مثال های نقضی علیه نظریه علی خواهند بود. این در حالیست که مصباح یزدی به این مثال های نقض بیشتر اشاره نکرده است. سوماً، در این مقاله تلاش خواهد شد پیشنهادی ارائه شود که بر اساس آن طرفداران نظریه علی بتوانند از اشکال متضایفان که علیه نظریه ایشان مطرح می شود، راه فراری بیابند؛ چیزی که در شرح مصباح یزدی به چشم نمی خورد.

در بخش های آتی، در ضمن معرفی نظریه علی و نظریه علی - تضایفی به پیشینه تاریخی بحث اشاره خواهد شد.

۳. روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله به شیوه توصیفی - تحلیلی با تکیه بر تحلیلی منطقی خواهد بود به این شکل که در ابتدا از طریق مطالعه کتابخانه ای اطلاعات، گردآوری شده و سپس با استفاده از روش های تحلیل منطقی به تحلیل داده ها می پردازیم.

۴. نظریه علی

همانطور که ذکر شد، ملاصدرا، ابن سینا و خواجه نصیر از جمله فیلسوفان مسلمان قائل به نظریه علی هستند. برای مستدل ساختن نسبت نظریه علی به هریک از فیلسوفان فوق، لازم است به ذکر عباراتی از ایشان در این رابطه بپردازیم. از این رو در ادامه شواهد متنی‌ای را از هریک از فیلسوفان فوق ارائه خواهیم کرد که نشان دهنده طرفداری ایشان از نظریه علی است.

الف) ملاصدرا

ملاصدرا در کتاب اسفار در فصلی با عنوان "فی أن واجب الوجود لا یکون بالذات و بالغير جميعا و فی عدم العلاقة للزومية بین واجبین لو فرضنا" چنین می‌نویسد:

متن (۱):

و من هاهنا تبين أنه لا یصح أن یکون لواجب الوجود علاقة لزومية مع واجب وجود آخر لو فرضنا إذ العلاقة العقلية إنما يتحقق بين أمور یکون بعضها علة موجبة لبعض آخر أو بین أمور تكون معلولة لعلة واحدة موجبة بلا واسطة أو بوسط فإننا نعلم أن الأمور التي ليست بينها علاقة العلية و المعلولية و الافتقار و الارتباط بغير وسط أو بوسط يجوز عند العقل وجود بعضها منفکا عن الآخر^۲ (ملاصدرا ۱۹۸۱: ج ۱، ۹۵).

همچنین وی در حاشیه‌اش بر الهیات شفا چنین می‌گوید:

متن (۲):

و المراد بالتکافی بین شیئین فی الوجود هو التلازم العقلی بینهما بأن یکون کل منهما يستدعی بحسب الذات وجود الآخر و یأبى الانفکاک عنه و هذا بعینه معنى الوجود بالتقیاس إلى الغير و هو غير معنى الوجود بالغير لكنه لا يتحقق إلا بین شیئین کل منهما يجب بالآخر بوجه أو کلاهما يجب بثالث یوقع العلاقة بینهما فإن کل شیئین لا یکون أحدهما موجبا للآخر و لا أيضا یوجبهما شیء ثالث یوقع العلاقة بینهما بأن أوجب ذلك الثالث کلا منهما بالآخر أو مع الآخر فلا لزوم بینهما فی الوجود و لا العقل یأبى فی النظر إلى کل منهما انفکاکه عن الآخر^۳ (ملاصدرا بی تا: ۳۲-۳۱).

و هم چنین در ادامه بیان می‌کند:

متن (۳): «لا بد فی التلازم من کون أحد المتلازمین علة موجبة للآخر أو کونهما معا معلولی علة خارجة»^۴ (ملاصدرا بی تا: ۳۲).
حال اجازه دهید شواهدی متنی ای ارائه کنیم که نشان می دهد ابن سینا نیز جزء طرفداران نظریه علی است.

ب) ابن سینا

ابن سینا در کتاب الهیات شفا چنین می نویسد:
متن (۴): «و کل شیئین لیس أحدهما علة للآخر و لا معلولا له [أی، للاحر] ثم بینهما هذه العلاقة فلا يجوز أن يكون رفع أحدهما علة لرفع الآخر من حيث هو ذات...»^۵ (ابن سینا ۱۴۰۴ الف: ۸۱).

هم چنین وی در انتهای استدلال خود برای عدم تکافؤ دو واجب در کتاب الهیات شفا دارد:

متن (۵): «فإذن لیس يمكن أن يكونا متكافئین الوجود، فی حال ما، لا يتعلقان بعلة خارجة، بل يجب أن يكون أحدهما هو الأول بالذات، أو يكون هناك سبب خارج آخر یوجبهما جميعا بإيجاب العلاقة التي بینهما أو یوجب العلاقة بإيجابهم»^۶ (ابن سینا ۱۴۰۴ الف: ۴۱).
با توجه به عبارات نقل شده از ابن سینا این مطلب قابل برداشت است که از نظر وی، رابطه تلازمی میان دو شیء تنها در صورتی ممکن است که یا آن دو شیء علت و معلول یکدیگر بوده و یا هر دوی آنها معلول علت سومی باشند. حال اجازه دهید نشان دهیم خواجه نصیر نیز طرفدار نظریه علی بوده است.

ج) خواجه نصیر

خواجه نصیر در کتاب شرح الاشارات و التنبیها در باره رابطه تلازم چنین می نویسد:
متن (۶):

التلازم عند التحقيق لا یقتضیه إلا العلة الموجبة و یكون إما بینها و بین معلولها أو بین معلولین لها لا کیف اتفق بل من حيث تقتضی تلك العلة تعلقا ما لكل واحد منهما بالآخر علی ما سیأتی بیانه و کل شیئین لیس أحدهما علة موجبة للآخر و لا معلولا و لا ارتباط بینهما بالانتساب إلى ثالث كذلك، فلا تعلق لأحدهما بالآخر و يمكن فرض وجود أحدهما

فروکاهش تلازم به علیت؛ نزاعی در سنت فلسفه اسلامی (امیرحسین زادیوسفی) ۱۱۷

منفردا عن الآخر لكن الجمهور لا يتفطنون لذلك و يظنون أن التلازم بين الشیئین لیس أحدهما علة للآخر ربما یكون من غیر أن یقتضی الارتباط بینهما ثالث و یتمثلون فی ذلك بالمضافین^۷ (خواجه ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۱۷).

همان‌طور که از این متن به دست می‌آید، خواجه نصیر نیز همانند ابن‌سینا و ملاصدرا قائل است که در صورتی رابطه تلازمی میان دو شیء برقرار است که یا یکی از آن دو شیء معلول دیگری باشد و یا هر دوی آنها معلول علت سومی باشند. در این متن خواجه نصیر به نکته جالبی اشاره کرده و بیان می‌کند عده‌ای این نظریه را با ارائه مثال نقض متضایفان ابطال می‌کنند. در این باره در ادامه سخن خواهیم گفت.

با توجه به شواهد متنی‌ای که از ملاصدرا، ابن‌سینا و خواجه نصیر ارائه کردیم این به دست می‌آید که از نظر ایشان رابطه تلازمی میان دو شیء رابطه‌ای اصیل نبوده و این رابطه به رابطه علیت میان دو شیء فروکاسته می‌شود و رابطه علی میان دو شیء از دو حال خارج نیست: یا یکی از دو شیء معلول دیگری است و یا اینکه هر دو شیء به نحوی - با واسطه یا بی واسطه - معلول شیء سومی هستند. حال با توجه به مطالب ذکر شده تعریف فروکاسته شده تلازم به علیت تعریف زیر خواهد بود:

تعریف (۲): x و y متلازمند اگر و تنها اگر یکی از x یا y معلول دیگری باشد و یا هر دوی x و y معلول علت دیگر به نام z باشند.

همان‌طور که در متن خواجه نصیر نیز اشاره کردیم، نظریه علی مخالفانی دارد که با ارائه مثال‌های نقضی سعی می‌کنند این نظریه را ابطال نموده و نظریه جایگزینی را معرفی کنند که آن را نظریه علی - تضایفی نام نهادیم. اجازه دهید نگاهی به نظریه جایگزین بیان‌داریم.

۵. اشکالی به طرفداران نظریه علی؛ معرفی نظریه علی - تضایفی

همان‌طور که توضیح دادیم طرفداران نظریه علی بر این باورند که رابطه تلازمی میان دو شیء، تنها، به رابطه علی میان دو شیء فروکاسته می‌شود. اما برخی از فیلسوفان، برای مثال، ابوالبرکات بغدادی، فخر رازی و شیخ اشراق، با ارائه مثال نقضی نشان می‌دهند که نظریه علی در بهترین حالت نظریه‌ای کامل نیست. مثال نقض مخالفان نظریه علی، «متضایفان» هستند. از نظر آنها متضایفان دو شیئی هستند که میانشان رابطه تلازمی برقرار بوده ولی رابطه علی برقرار نیست. این گروه استدلال زیر را برای دفاع از ادعای خود مطرح می‌کنند:

A1:

۱. بین متضایفان تلازم وجود دارد.
۲. اگر نظریه علی صحیح باشد، آنگاه متضایفان یا یکی معلول دیگری است و یا هر دو آن‌ها معلول علت سومی خواهند بود.
۳. اما، متضایفان نه یکی از آنها معلول دیگری است و نه هر دو آن‌ها معلول علت سومی هستند.
۴. بنابراین، نظریه علی صحیح نیست.

با توجه به استدلال بالا مخالفان نظریه علی متضایفان را به عنوان مثال نقضی علیه این نظریه مطرح می‌کنند. آنها سعی دارند نشان دهند رابطه تلازمی میان دو شیء، دست کم، تنها به رابطه علی میان دو شیء فروکاسته نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر رابطه علی به رابطه دیگری به نام رابطه تضایفی نیز فروکاسته می‌شود. اجازه دهید این گروه را طرفداران نظریه علی - تضایفی بنامیم. از نظر طرفداران این نظریه، می‌توان میان دو شیئی که رابطه علی با یکدیگر ندارند نیز رابطه تلازمی داشت. بنابراین طرفداران نظریه علی - تضایفی تعریف زیر را جایگزین تعریف (۲) می‌نمایند:

تعریف (۳): x و y متلازمند اگر و تنها اگر یکی از x یا y معلول دیگری باشد و یا هر دو x و y معلول علت دیگر به نام z باشند و یا بین x و y رابطه تضایف برقرار باشد. از این رو طبق تعریف (۳) رابطه تلازمی میان دو شیء یا به رابطه علی فروکاسته می‌شود و یا به رابطه تضایفی میان آنها. حال اجازه دهید ببینیم طرفداران نظریه علی چگونه می‌توانند به استدلال A1 پاسخ دهند.^۸

۶. پاسخی به استدلال A1

به نظر می‌رسد یک راه سراسرست پیش‌روی طرفداران نظریه علی برای پاسخ به استدلال A1 انکار مقدمه ۳ از این استدلال باشد. از آنجا که گزاره ۳ از استدلال A1 یک گزاره عطفی است، برای نشان دادن کذب آن، کافی است نشان داده شود که یکی از طرفین عطف کاذب است (گزاره عطفی در صورتی که یکی از طرفینش کاذب باشد، کاذب خواهد بود). از این رو، اگر طرفداران نظریه علی بتوانند استدلالی ارائه کنند که نشان دهد یکی از طرفین عطف کاذب است، آنگاه توانسته‌اند کذب گزاره ۳ از استدلال بالا را نشان دهند. از این رو،

دو راه پیش‌روی طرفداران نظریه علی است: یا نشان دهند که «یکی از متضایفان معلول دیگری است» یا نشان دهند که:

P: متضایفان، معلول علت سومی هستند.

طرفداران نظریه علی از جمله ابن‌سینا و ملاصدرا راه دوم را پیموده و سعی می‌کنند از گزاره P دفاع کنند. از نظر آنها حتی دو شیء متضایف نیز معلول علت سومی هستند. ابن‌سینا در کتاب الهیات شفا می‌نویسد:

متن (۷): «و المضافان لیس أحدهما واجبا بالآخر، بل مع الآخر، و الموجب لهما العلة التي جمعتهما، و أيضا المادتان أو الموضوعان أو الموصوفان بهما. و لیس یکفی وجود المادتين أو الموضوعين لهما وحدهما، بل وجود ثالث يجمع بينهما»^۹ (ابن‌سینا ۱۴۰۴ الف: ۴۱).

ابن‌سینا در کتاب الهیات شفا در بحث از عدم تکافؤ دو واجب پیرامون این مطلب که چگونه ممکن است رابطه تلازم که طبق ادعای وی تنها در صورت وجود رابطه علی - معلولی برقرار است، میان متضایفان نیز برقرار شود، بیان می‌کند که وجود رابطه تلازمی بین متضایفان نیز خود به نحوی به رابطه علی - معلولی که در آن هر دو شیء معلول علت سومی هستند، باز می‌گردد و از این روست که بین متضایفان نیز رابطه تلازمی برقرار است.

ملاصدرا نیز در کتاب حاشیه بر الهیات شفا در دفاع از P چنین می‌نویسد:

متن (۸):

لکن کثیر من الناس و منهم أبو البرکات البغدادی و الإمام الرازی و صاحب الإشراق لم یفطنوا لذلك و زعموا أن التلازم بین شیئین لیس أحدهما علة لآخر ریما یکون من غیر أن یوجب الارتباط بینهما ثالث و یتمثلون فی ذلك بالمتضایفین و ذلك ظن باطل أشار الشیخ إلى إبطاله^{۱۰} (ملاصدرا بی تا: ۳۲).

در ادامه سعی داریم استدلال ابن‌سینا را برای دفاع از P بیان کنیم. قبل از این کار، ذکر این نکته مهم است که وی استدلال خود را با یک تقسیم شروع می‌کند. در شق اول استدلال خود، متضایفان را دو مضاف حقیقی و در شق دوم از استدلالش متضایفان را دو مضاف مشهوری در نظر می‌گیرد. خوب است قبل از ارائه استدلال ابن‌سینا توضیح مختصری درباره مضاف حقیقی و مضاف مشهوری ارائه دهیم. لفظ مضاف، آن‌طور که علامه طباطبایی (طباطبایی ۱۳۸۸: ۱۴۱) بیان کرده است، سه استعمال دارد:

- **مضاف حقیقی:** هنگامی که به دو شیء، متضایفان به این معنی اطلاق می‌شود منظور از مضاف نفس مقوله اضافه است. برای مثال أبوت و بنوت دو مضاف حقیقی هستند.
- **مضاف به معنای موضوع مقوله:** هنگامی که به دو شیء، متضایفان به این معنی اطلاق می‌شود منظور از مضاف موضوع مقوله اضافه است. چرا که نفس اضافه عرض بوده و عرض نیازمند موضوع است.
- **مضاف مشهوری:** هنگامی که به دو شیء، متضایفان به این معنی اطلاق می‌شود منظور از مضاف موضوع مقوله اضافه به علاوه نفس مقوله اضافه است. برای مثال أب و ابن دو مضاف مشهوری‌اند.

از آن‌جا که رابطه تلازمی و معیت برای دو مضاف حقیقی ذاتی و برای دو مضاف مشهوری، عارضی است، در ادامه تنها قسمت اول استدلال ابن سینا برای دفاع از P که برای دو مضاف حقیقی ترتیب داده شده است را بیان می‌کنیم. چرا که دو مضاف مشهوری حقیقتاً با یکدیگر رابطه تلازمی و معیت ندارند و معیت آنها به دلیل عروض مضاف حقیقی بر ذات موضوع دو مضاف است. برای مثال رابطه تلازمی میان أبوت و بنوت، رابطه‌ای ذاتی است. هنگامی که این دو صفت بر ذات أب و بر ذات ابن عارض می‌شوند، آنگاه أب و ابن نیز با یکدیگر رابطه تلازمی و معیت پیدا می‌کنند. اما در واقع این تلازم و معیت بالعرض است. با این توضیح، اجازه دهید استدلال ابن سینا برای دفاع از P را بررسی کنیم.

استدلال ابن سینا در کتاب الهیات شفا مطابق زیر است:

متن (۹):

و المضافان لیس أحدهما واجبا بالآخر، بل مع الآخر، و الموجب لهما العلة التي جمعتهما، و أيضا المادتان أو الموضوعان أو الموصوفان بهما. و لیس یکفی وجود المادتين أو الموضوعين لهما وحدهما، بل وجود ثالث يجمع بينهما. و ذلك لأنه لا يخلو إما أن يكون وجود كل واحد من الأمرين و حقیقته هو أن يكون مع الآخر، فوجوده بذاته يكون غير واجب، فیصير ممكنا، فیصير معلولا، و يكون كما قلنا لیس علتة مكافئة فی الوجود، فتكون إذن علتة أمرا آخر، فلا يكون هو و الآخر علة للعلاقة التي بينهما، بل ذلك الآخر. ^{۱۱} (ابن-سینا ۱۴۰۴ الف: ۴۱).

استدلال ابن سینا که آن را استدلال A2 می‌نامیم، از این قرار است: حقیقت وجود هر یک از دو متضایف، بگونه‌ای است که همواره با دیگری است و این معیت امری ذاتی برای

هریک از آنها است نه امری عارضی. حقیقت وجود هر یک از متضایفان بگونه‌ای است که باید با دیگری باشد.^{۱۲} حال که وجود دو متضایف به یکدیگر وابسته است آن دو موجوداتی مستقل نخواهند بود؛ در این صورت واجب‌الوجود نبوده بلکه ممکن‌الوجود هستند. از آنجا که هر ممکن‌الوجودی معلول است، دو متضایف معلول خواهند بود. از طرفی، علت هر یک از آنها مکافئش در وجود (یعنی، طرف دیگر) نیست چرا که مکافئش با او معیت دارد در حالی که می‌دانیم علت مقدم بر معلول است. پس به ناچار علت آنها امر دیگری غیر از آنها است.

همان‌طور که پیداست، نتیجه استدلال ابن‌سینا همان گزاره P در بالاست: «متضایفان، معلول علت سومی هستند». اما اجازه دهید این را بررسی کنیم که آیا استدلال ابن‌سینا معتبر است و آیا می‌تواند از گزاره P دفاع کند یا نه.

۷. بررسی اعتبار استدلال A2 در دفاع از P

تا بدین جا گفتیم طرفداران نظریه علی بر این باورند که رابطه تلازمی میان دو شیء به رابطه علی میان دو شیء فروکاسته می‌شود. در مقابل، طرفداران نظریه علی - تضایفی با ارائه استدلال A1 علیه نظریه علی، بر این باورند که رابطه تلازمی میان دو شیء تنها به رابطه علی میان دو شیء فروکاسته نمی‌شود؛ بلکه یا به رابطه علی میان دو شیء فروکاسته می‌شود و یا به رابطه تضایفی. در مقابل، طرفداران نظریه علی استدلال A2 را برای پاسخ‌گویی به طرفداران نظریه علی - تضایفی ارائه می‌کنند. همان‌طور که ملاحظه شد هدف استدلال A2 این است که از گزاره P دفاع کند. اما، به نظر می‌رسد این استدلال برای دفاع از P چندان موفق نباشد. دوباره گزاره P را به یاد آورید:

P: متضایفان، معلول علت سومی هستند.

طبق P متضایفان، هر دو، معلول علت سومی هستند. اما نتیجه استدلال A2 به هیچ‌وجه چنین چیزی را اثبات نمی‌کند. همان‌طور که دیدیم، استدلال ابن‌سینا دو بخشی است. در بخش اول استدلال وی نشان می‌دهد که دو متضایف معلول‌اند و در بخش دوم، نشان می‌دهد که دو متضایف نمی‌توانند معلول یکدیگر باشند. برای روشن شدن مطلب، اجازه دهید صورت منطقی استدلال A2 را ارائه کنیم:

A2:

۱. x و y دو شیء متضایف حقیقی هستند.
 ۲. اگر دو شیء متضایف حقیقی باشند، آنگاه بگونه‌ای هستند که وجود هر یک از آنها مستقل از دیگری نیست.
 ۳. بنابراین، x و y مستقل از یکدیگر نیستند.
 ۴. اگر دو شیء به گونه‌ای باشند که از یکدیگر مستقل نباشند، آنگاه واجب‌الوجود نیستند.
 ۵. بنابراین، x و y واجب‌الوجود نبوده بلکه ممکن‌الوجود هستند.
 ۶. اگر شیئی ممکن‌الوجود باشد، آنگاه معلول است.
 ۷. بنابراین، x معلول است و y معلول است.
- بخش دوم استدلال:
۸. اگر دو شیء متضایف حقیقی باشند، آنگاه متکافؤ بوده و هیچیک بر دیگری تقدم ندارد.
 ۹. بنابراین، x و y هیچیک بر دیگری تقدم ندارد. (۸و۹)
 ۱۰. اگر دو شیء علت و معلول یکدیگر باشند، آنگاه یکی بر دیگری تقدم دارد.
 ۱۱. بنابراین، x و y علت و معلول یکدیگر نیستند.
 ۱۲. بنابراین، x معلول y نیست و y نیز معلول x نیست.
- حال، این‌سینا نتیجه بخش اول استدلال، یعنی گزاره (۷) را با نتیجه بخش دوم استدلال، یعنی گزاره (۱۲) را با یکدیگر ترکیب کرده و نتیجه مطلوب خود را چنین اتخاذ می‌کند:
۷. x و y معلول هستند.
 ۱۲. x معلول y نیست و y نیز معلول x نیست.
- بنابراین، $x:P$ و y معلول علت سومی هستند.
- اما به نظر می‌رسد نمی‌توان از گزاره (۷) و گزاره (۱۲) به نحو معتبری نتیجه گرفت که $x:P$ و y معلول علت سومی هستند. توضیح آنکه، گزاره (۷) بیان می‌کند که هر دوی x و y معلول هستند. از طرفی، گزاره (۱۲) بیان می‌کند که x معلول y نبوده و y هم معلول x نیست. بنابراین، اجازه دهید فرض کنیم x معلول شیئی به نام $C1$ و y معلول شیئی به نام $C2$ است. بنابراین، در بهترین حالت، نتیجه استدلالی که از گزاره‌های (۷) و (۱۲) حاصل می‌شود گزاره زیر است:

x معلول C1 و y معلول C2 است.

اما همانطور که پیداست، از این گزاره که «x معلول C1 و y معلول C2 است» نمی‌توان نتیجه گرفت که P: x و y معلول علت سومی هستند. زیرا، این نتیجه‌گیری در صورتی معتبر است که گزاره زیر را مفروض گرفته باشیم:

C1 همان C2 است.

به بیان دیگر، با فرض گزاره بالا و دانستن اینکه «x معلول C1 و y معلول C2 است» می‌توان نتیجه گرفت که هر دوی x و y معلول علت مشترک سومی هستند. اما، استدلال A2 از جانب ابن‌سینا بیان نکرده است که چرا باید C1 و C2 را یک چیز فرض کنیم. کماکان این ممکن است که x معلول شیئی باشد و y معلول شیئی دیگر، و این مطلب نتیجه نمی‌دهد که x و y معلول علت سومی هستند. از این‌رو، به نظر می‌رسد استدلال A2 استدلال معتبری نباشد و بنابراین، نمی‌تواند از گزاره P: «x و y معلول علت سومی هستند» حمایت کند. حال اجازه دهید به چند مثال نقض دیگر، که در ادبیات بحث میان فیلسوفان مسلمان به آنها اشاره نشده است، نگاهی بیاندازیم. این مثال‌ها عمدتاً از میان ادعاهای ملاصدرا انتخاب شده‌اند.

۸. چند مثال نقض دیگر

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد مثال نقض متضایفان کماکان پیش روی طرفداران نظریه علی قرار دارد و همانطور که دیدیم استدلال طرفداران این نظریه برای نشان دادن این‌که متضایفان خود معلول علت سومی هستند ناکام ماند. در این قسمت قصد داریم چند مثال نقض دیگر را علیه نظریه علی بیان کنیم. ویژگی این مثال‌های نقض این است که در آنها از یک طرف تلازم میان دو شیء پذیرفته شده و از طرف دیگر علیت میان آنها انکار شده است.

الف. رابطه تلازمی میان وجود و ماهیت

ملاصدرا که از طرفداران نظریه علی است در کتاب شواهد الربوبیه در بیان کیفیت رابطه بین وجود و ماهیت می‌نویسد:

متن (۱۰):

آن بین الوجود و الماهیه الموجوده به ملازمه عقلیه لا صحابه بحسب الاتفاق فقط بل بالمعنی المعهود بین حکماء و لا بد آن یکون أحد المتلازمین تلازما عقليا متحققا بالآخر أو هما متحققین جمیعا بأمر ثالث موقع الارتباط بینهما و الشق الثانی غیر صحیح لأن أحدهما و هو الماهیه غیر مجعوله و لا موجوده فی نفسها لنفسها كما أقمنا البراهین علیه فی مقامه فیبقی الشق الأول ثم لا يجوز أن یکون الماهیه مقتضیه للوجود و إلا لكانت قبل الوجود موجوده هذا محال. فالحق أن المتقدم منهما علی الآخر هو الوجود لكن لا بمعنی أنه مؤثر فی الماهیه لكونها غیر مجعوله كما مر بل بمعنی أن الوجود هو الأصل فی التحقق و الماهیه تبع له لا كما یتبع الموجود للموجود بل كما یتبع الظل للشخص و الشیح لذی الشیح من غیر تأثیر و تأثر فیکون الوجود موجودا فی نفسه بالذات و الماهیه موجوده بالوجود أى بالعرض فهما متحدان بهذا الاتحاد^{۱۳} (ملاصدرا ۱۳۶۰: ۸-۷).

در عبارت فوق ملاصدرا ادعا می کند بین وجود و ماهیتی که بوسیله وجود موجود شده است، ملازمه ای عقلی برقرار است. وی در تبیین چگونگی ملازمه میان وجود و ماهیت از نظریه علی کمک می گیرد. اگر بخواهیم ادعای وی را در قالب نظریه علی بیان کنیم داریم:

«وجود» و «ماهیت» متلازم اند اگر و تنها اگر، یا یکی از «وجود» و «ماهیت» معلول دیگری باشد و یا هردوی «وجود» و «ماهیت» معلول علت دیگری به نام C باشند. بر اساس نظریه علی، برای اینکه وجود و ماهیت متلازم باشند سه حالت قابل فرض است: یا ماهیت علت وجود باشد؛ یا وجود علت ماهیت باشد و یا هردوی وجود و ماهیت معلول امر سومی به نام C باشند. ملاصدرا ادعا می کند اینکه هردوی «وجود» و «ماهیت» معلول علت دیگری به نام C باشند محال است. چرا که ماهیت غیرمجموع است و معلول واقع نمی شود. وی در مورد اینکه یکی از «وجود» و «ماهیت» معلول دیگری باشد ادعا می کند اینکه «ماهیت» علت وجود باشد محال است. چرا که لازم می آید ماهیت قبل از وجود موجود باشد و این نیز محال است. از این رو تنها یک راه باقی می ماند و آن اینکه «وجود» علت «ماهیت» باشد.

تا بدینجا هیچ مشکلی به نظر نمی رسد؛ بین ماهیت و وجود رابطه تلازم برقرار بوده، و وجود علت ماهیت است. اما به نظر می رسد عبارات بعدی ملاصدرا مشکل ساز باشد. وی پس از بیان اینکه وجود علت ماهیت است ادعا می کند: «لکن لا بمعنی أنه مؤثر فی الماهیه». وی ادعا می کند اینکه وجود علت ماهیت است به معنای تأثیر ماهیت در وجود نیست چراکه ماهیت غیر مجموع است. بلکه، علیت وجود برای ماهیت به این معنا است که

وجود اصل در تحقق و ماهیت تابع آن است. این تبعیت ماهیت از وجود به معنای تبعیت یک موجود از موجود دیگر نیست. چرا که تبعیت یک موجود از موجود دیگر به معنای علیت مصطلح است. برای توضیح بیشتر ملاصدرا از استعاره سایه و صاحب سایه استفاده کرده و بیان می‌کند تبعیت ماهیت از وجود همچون تبعیت سایه از صاحب سایه (شخص) و تبعیت شبح از صاحب شبح است. از نظر او ویژگی تبعیت سایه از صاحب سایه و شبح از صاحب شبح این است که رابطه میان آنها رابطه تأثیر و تأثر نیست. به بیان دیگر، صاحب سایه تأثیری (به معنای علت فاعلی) در سایه ندارد.^{۱۴} آنچه در این جا مشکل ساز شده است این است که پس از آنکه ادعا می‌شود بین وجود و ماهیت رابطه تلازم برقرار است، ادعا می‌شود علیتی میان وجود و ماهیت نیست. از این رو، بر اساس ادعای ملاصدرا میان وجود و ماهیت رابطه تلازم برقرار بوده ولی علیتی در کار نیست. این ادعا را، اگرچه در ادبیات بحث در سنت اسلامی به آن اشاره نشده است، می‌توان مثال نقضی علیه نظریه علی در نظر گرفت. به بیان دیگر، مثالی از رابطه تلازم میان دو شیء در دست داریم که به رابطه علی فرو کاسته نمی‌شود؛ درست چیزی بر خلاف ادعای نظریه علی. حال اجازه دهید به مثال نقض دیگری اشاره کنیم.

ب. رابطه تلازمی ماهیت و لوازم آن

بر اساس ادعای ملاصدرا بین ماهیت و لوازم ماهیت رابطه تلازم برقرار بوده اما رابطه علی برقرار نیست. در ادامه دو مثال از لوازم ماهیت را مورد بررسی قرار می‌دهیم. ملاصدرا «امکان» را از لوازم ماهیات امکانی می‌داند. وی در این باره می‌گوید:

متن (۱۱): «[...] لکونه [أی، الامکان] من لوازم الماهیات الإمكانية كما أن الحدوث من لوازم الوجودات الحادثة»^{۱۵} (ملاصدرا ۱۳۶۰: ۳۶).

بر اساس این ادعا می‌توان گزاره زیر را بدست آورد:

امکان لازم ماهیت (مثلا انسان) است.

ملاصدرا در جایی دیگر زوجیت را به عنوان یکی از لوازم عدد ۴ معرفی می‌کند:

متن (۱۲): «أن لازم الماهية كثبوت الزوجية للأربعة [...]»^{۱۶} (ملاصدرا ۱۹۸۱: ج ۱، ۹۱).

بر اساس ادعای فوق می‌توان گزاره زیر را بدست آورد:

زوجیت لازم ماهیت (عدد ۴) است.

حال اجازه دهید به عبارت دیگری از ملاصدرا نگاهی بیان‌دازیم:
متن (۱۳): «کل ماهیه من الماهیات ملزومه لشیء منها بمعنی امتناع انفکاکه عنها و إن لم یکن هناك اقتضاء و تسبب»^{۱۷} (ملاصدرا ۱۳۵۴: ۲۲).
در عبارت فوق، ملاصدرا ادعا می‌کند اگرچه بین ماهیت و لازم ماهیت تلازم برقرار است ولی رابطه علیت (اقتضاء و تسبب) برقرار نیست. بر این اساس می‌توان گزاره زیر را به دست آورد:
اگر x از لوازم ماهیت m باشد آنگاه بین x و m علیتی برقرار نیست.
با توجه به سه گزاره ای که از عبارات ملاصدرا بدست آوردیم می‌توانیم استدلال زیر را ارائه کنیم:

A3:

۱. امکان از لوازم ماهیت (مثلا انسان) است.
 ۲. زوجیت از لوازم ماهیت (عدد۴) است.
 ۳. اگر x از لوازم ماهیت m باشد آنگاه بین x و m علیتی برقرار نیست.
 ۴. بنابراین، بین امکان و ماهیت (انسان) علیتی برقرار نیست.
 ۵. بنابراین، بین زوجیت و ماهیت (عدد۴) علیتی برقرار نیست.
- با توجه به آنچه در بالا آمد اکنون دو مثال نقض علیه نظریه علی در دست داریم. یکی «ماهیت انسان و امکان» و دیگری «ماهیت عدد۴ و زوجیت». بنا بر ادعای ملاصدرا میان «ماهیت انسان و امکان» و نیز میان «ماهیت عدد۴ و زوجیت» رابطه تلازم برقرار است. اما بنا بر استدلال A3 که گرفته از ادعاهای خود ملاصدرا است، علیتی میان آنها وجود ندارد. بنابراین، مثال‌هایی در دست داریم که در آنها رابطه تلازمی برقرار بوده ولی رابطه علی برقرار نیست.

۹. بررسی مثال‌های نقض

اجازه دهید خلاصه‌ای از آنچه تا بدین جا اتفاق افتاده است را مرور کنیم. همان‌طور که دیدیم، مخالفان نظریه علی مثال نقض متضایفان (استدلال A1) را علیه این نظریه ارائه کرده و در مقابل، مدافعان این نظریه با ارائه استدلال A2 در مقام پاسخ به اشکال برآمدند. همان‌طور که دیدیم، استدلال A2 در پاسخ به مثال نقض متضایفان ناکام ماند.

در ادامه به مثال‌های نقض دیگری که برگرفته از عبارتهای یکی از مدافعان نظریه علی، یعنی ملاصدرا بود را ارائه کردیم. بنابراین، تا الان مثال‌های نقض بر نظریه علی عبارتند از: «متضایفان»، «وجود و ماهیت»، «ماهیت انسان و امکان» و «ماهیت عدد ۴ و زوجیت». ویژگی همه این مثال‌ها این است که در آنها تلازم میان دو چیز وجود دارد حال آنکه رابطه علی میانشان نفی شده است (و این برخلاف نظریه علی است). در این بخش قصد داریم بینیم مدافعان نظریه علی چگونه می‌توانند با این مثال‌های نقض برخورد کنند. در ابتدا مثال‌های نقضی که برگرفته از ادعاهای یکی از طرفداران نظریه علی، یعنی ملاصدرا، است را بررسی کرده و سپس به بررسی مثال نقض کلاسیک بر نظریه علی، یعنی متضایفان، می‌پردازیم.

همان‌طور که گفتیم مثال‌های نقضی همچون «وجود و ماهیت»، «ماهیت انسان و امکان» و «ماهیت عدد ۴ و زوجیت» پیش‌روی طرفداران نظریه علی و بطور خاص ملاصدرا قرار دارد. در مورد این مثال‌ها، به نظر می‌رسد طرفداران نظریه علی دو راه پیش رو دارند: الف) دست برداشتن از نظریه علی و حفظ تلازم و نیز انکار علیت در مورد مثال‌های فوق

ب) حفظ نظریه علی و دست برداشتن از حداقل یکی از دو ادعای (۱) وجود تلازم میان دو شیء یا (۲) عدم علیت میان آنها، در مورد مثال‌های فوق
ملاصدرا به عنوان طرفدار نظریه علی، در صورت انتخاب راه (الف) از این ادعا که رابطه تلازم میان دو شیء به رابطه علیت فروکاسته می‌شود دست برداشته ولی در عوض می‌تواند به وجود رابطه تلازم و انکار رابطه علیت در مورد مثال‌های فوق پای بند باشد.

اما در صورت تمایل به حفظ نظریه علی، یعنی پیمودن مسیر (ب)، ملاصدرا می‌باید یا علیت میان «وجود و ماهیت»، «ماهیت انسان و امکان» و «ماهیت عدد ۴ و زوجیت» را انکار نماید یا بپذیرد که میان آنها تلازمی وجود ندارد. اما به نظر می‌رسد که انکار تلازم میان آنها هزینه سنگینی برای مدافعان نظریه علی باشد. چرا که به نظر می‌رسد دست کم در مورد برخی از این مثال‌ها، مثلاً «ماهیت عدد ۴ و زوجیت»، نمی‌توان تلازم را انکار نمود. حال اجازه دهید یک پیشنهاد را که شاید بتواند به طرفداران نظریه علی کمک نماید بررسی کنیم. ویژگی این پیشنهاد این است که با ارائه تفسیری از علیت، از یک طرف نظریه علی را حفظ نموده و از طرف دیگر مثال‌های نقض «وجود و ماهیت»،

«ماهیت انسان و امکان» و «ماهیت عدد ۴ و زوجیت» را توضیح دهد. غلامرضا فیاضی و سید مصطفی موسوی اعظم در مقاله «چیستی علیت تحلیلی: طرحی نو از انقسام علیت در فلسفه اسلامی» (فیاضی و موسوی اعظم ۱۳۹۳) و حسن معلمی در کتاب «حکمت صدرایی: شرح و تعلیقه بر شواهد الربوبیه» (معلمی ۱۳۹۳: ۷۹-۶۱)، علیت را به علیت خارجی و علیت تحلیلی تقسیم می‌کنند. بر اساس این تقسیم‌بندی، علیت، علیت خارجی و علیت تحلیلی مانند زیر تعریف می‌شوند:

- **علیت:** رابطه توقف میان دو معنا. (فیاضی و موسوی اعظم ۱۳۹۳)

- **علیت خارجی:** رابطه توقف میان دو معنا، که لازمه آن، دو وجود متغایر است. (فیاضی و موسوی اعظم ۱۳۹۳)

- **علیت تحلیلی:** رابطه توقف میان دو معنا، که دو وجود متغایر ندارند بلکه به یک وجود موجودند. (فیاضی و موسوی اعظم ۱۳۹۳)

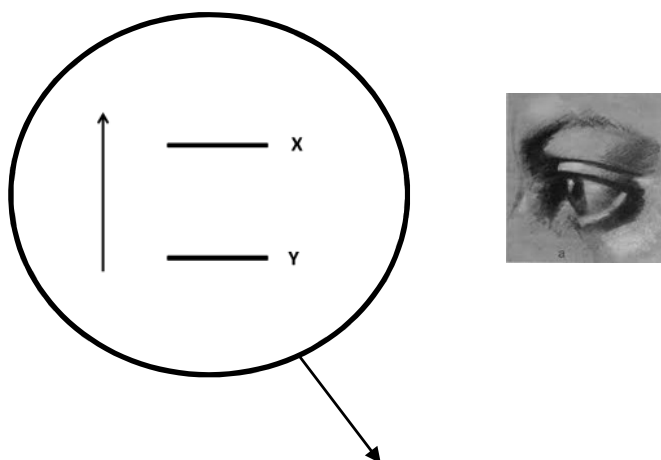
برای مثال، علیت آتش برای سوختن پنبه علیت خارجی و علیت امکان برای احتیاج علیت تحلیلی است. (فیاضی و موسوی اعظم ۱۳۹۳).

بر اساس معانی فوق از علیت، می‌توان گفت اگر علیت مطرح شده در نظریه علی را اعم از علیت خارجی و علیت تحلیلی در نظر بگیریم، آنگاه می‌توان مثال نقض‌های «وجود و ماهیت»، «ماهیت انسان و امکان» و «ماهیت عدد ۴ و زوجیت» را توضیح داد. براساس این پیشنهاد، در مورد مثال نقض‌های مذکور اگر علیت خارجی میان «وجود و ماهیت»، «ماهیت انسان و امکان» و «ماهیت عدد ۴ و زوجیت» انکار شده، ولی علیت تحلیلی پذیرفته شود، از آنجا که علیت مطرح در نظریه علی اعم از خارجی و تحلیلی است، می‌توان ادعا کرد که در مورد این مثال‌ها علیت (تحلیلی) و تلازم برقرار است. بنابراین، این مثال‌ها اساساً مثال نقضی بر نظریه علی نخواهند بود. بنابراین، اگر تقسیم علیت به خارجی و تحلیلی تقسیم درستی باشد، آنگاه به نحو سازگار هم می‌توان نظریه علی را حفظ و هم علیت (خارجی) را انکار نمود. اما انکار علیت خارجی به معنای انکار علیت تحلیلی نبوده و بنابراین، به یک معنا، می‌توان گفت میان آن‌ها کماکان علیت برقرار است.

حال اجازه دهید به مثال کلاسیک این نزاع، یعنی متضایفان پردازیم. همانطور که دیدیم مدافعان نظریه علی سعی نمودند با ارائه استدلال A2 برای دفاع از گزاره P: « x و y معلول علت سومی هستند» به مثال نقض متضایفان پاسخ دهند. همانطور که نشان دادیم،

استدلال A2 قادر نبود از گزاره P دفاع کند. اما آیا راه دیگری پیش روی مدافعان نظریه علیّی برای دفاع از P وجود دارد؟ در ادامه پیشنهادی را ارائه خواهیم کرد که شاید بتواند به نحوی از گزاره P دفاع کند. پیش از ارائه این پیشنهاد می‌باید تذکر دهیم که پیشنهاد پیش‌رو را نباید یک استدلال به نفع P دانست. بلکه در عوض، می‌باید به آن به عنوان تبیینی برای درستی P نگریست.

به شکل زیر توجه نمایید:



وضعیت V + دستگاه ادراکی = علت تامه

در این شکل x بالا و y پایین است (نسبت به محور سمت چپ که جهت آن رو به بالا انتخاب شده است). بنابراین، میان بالا بودن x و پایین بودن y تضایف برقرار است. حال اگر بتوان تبیینی ارائه کرد و بر اساس آن بتوان نشان داد که بالا بودن x و پایین بودن y معلول علت سومی هستند، آنگاه موفق شده‌ایم از گزاره P دفاع کنیم. به نظر می‌رسد که چنین تبیینی در دست باشد. هنگامی که به وضعیتی که در آن x بالاتر از y قرار دارد نگاه می‌کنیم در واقع در حال مشاهده وضع اموری در جهان هستیم که در آن x و y در نسبت خاصی با یکدیگر قرار دارند که متفاوت با وضعیتی در جهان است که مثلاً y بالاتر از x قرار دارد. اجازه دهید این وضعیت را V بنامیم. حال هنگامی که وضعیت V در جهان خارج برقرار است و به آن وضعیت با کمک دستگاه ادراک حسی مان نگاه می‌کنیم، آنگاه سه مفهوم را با یکدیگر و همزمان درک می‌کنیم: بالا بودن x، پایین بودن y و رابطه بالایی-پایینی؛ که در این حالت بالا بودن x و پایین بودن y در رابطه تلازم با یکدیگر قرار دارند. در این حالت می‌توان گفت که دو متضایف در اینجا، یعنی بالا بودن x و پایین بودن y،

معلول علت سومی هستند. آن علت سوم عبارت است از وضعیت V در جهان به همراه دستگاه ادراکی ما (هنگام که به وضعیت V در جهان می‌نگریم). در واقع، وضعیت V در جهان به همراه دستگاه ادراکی ما، برای متضایفان حقیقی (بالا بودن x و پایین بودن y) علت تامه محسوب می‌شوند. بر اساس این پیشنهاد، کماکان طرفداران نظریه علی می‌توانند از این مسئله دفاع کنند که متضایفان هر دو معلول علت سومی بوده و بنابراین، مثال نقضی بر نظریه علی محسوب نمی‌شوند.

۱۰. نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی تلاش نمودم نزاعی را در سنت اسلامی به تصویر بکشم. نزاع مورد بحث این بود: آیا رابطه تلازمی میان دو شیء رابطه‌ای اصیل است یا اینکه به رابطه‌ای بنیادی‌تر میان دو شیء فروکاسته می‌شود؟ بیان شد که پاسخ فیلسوفان مسلمان به این پرسش مثبت است. نشان دادم در پاسخ به این سؤال که «رابطه تلازم میان دو شیء به چه رابطه‌ای فروکاسته می‌شود؟» عمدتاً دو نظریه رقیب در سنت اسلامی شکل گرفته است. بر اساس یکی از این نظریه‌ها که آن را نظریه علی نام نهادم، رابطه تلازمی میان دو شیء فقط و فقط به رابطه علی میان دو شیء فروکاسته می‌شود. مخالفان نظریه علی مثال نقض متضایفان را مطرح کرده و از این طریق نشان می‌دهند رابطه تلازمی میان دو شیء لزوماً به رابطه علی میان آن‌ها فروکاسته نمی‌شود. بلکه، رابطه دیگری به نام رابطه تضایف میان اشیاء نیز می‌تواند سبب تلازم میان آنها شود. از این رو، مخالفان نظریه علی نظریه جایگزینی را مطرح می‌کنند که آن را نظریه علی - تضایفی نام نهادم که بر اساس آن رابطه تلازمی میان دو شیء یا به رابطه علی و یا به رابطه تضایفی میان دو شیء فروکاسته می‌شود. در ادامه نشان دادم که مدافعان نظریه علی سعی می‌کنند با ارائه استدلال $A2$ به اشکالی که طرفداران نظریه علی - تضایفی مطرح می‌کنند پاسخ دهند. طرفداران نظریه علی بیان می‌کنند که متضایفان مثال نقضی بر نظریه‌شان نیست، زیرا، متضایفان خود معلول علت سومی هستند. بیان کردیم که هدف آنها از ارائه استدلال $A2$ دفاع از گزاره $P: x$ و y معلول علت سومی هستند» بود. اما همانطور که نشان دادم، استدلال $A2$ برای دفاع از P نامعتبر است. در ادامه مثال نقض‌های دیگری را از عبارتهای یکی از مدافعان نظریه علی، یعنی ملاصدرا، استخراج کردم و نشان دادم آنها نیز نظریه علی را تهدید می‌کنند. در ادامه سعی کردم تا راه‌های ممکن برون‌رفت از مشکل مثال‌های نقض را بررسی کنم. در این راستا دو پیشنهاد

مطرح کردم. پیشنهاد اول با کمک گرفتن از تمایز میان علیت تحلیلی و علیت خارجی قصد داشت به مثال‌های نقض «وجود و ماهیت»، «ماهیت انسان و امکان» و «ماهیت عدد ۴ و زوجیت» پاسخ دهد. مطابق این پیشنهاد علیت را در نظریه علی می‌باید اعم از علیت تحلیلی و علیت خارجی فهم کرد. بنابراین، در این مثال‌ها که رابطه تلازمی میان طرفین برقرار است علیت وجود دارد، ولی علیت تحلیلی و نه علیت خارجی. از این رو، این مثال‌ها دیگر مثال نقض نخواهند بود. پیشنهاد دوم، پیشنهادی بود که برای حل مثال نقض کلاسیک این نزاع، یعنی متضایفان، ارائه شد. بر اساس این پیشنهاد با ارائه تبیینی سعی نمود نشان دهد چگونه متضایفانی مانند بالا بودن x و پایین بودن y معلول علت سومی هستند. بر اساس این پیشنهاد، این دو متضایف هر دو معلول این علت تامه هستند: وضعیتی از جهان هستند که در آن x بالاتر از y قرار دارد، هنگامی که با دستگاه ادراکی خود به آن وضعیت نگاه می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است که این گزاره شرطی و سایر گزاره‌های شرطی مانند آن در این مقاله را، باید به معنای گزاره حقیقیه فهم کرد. با تشکر از داور محترم مجله حکمت معاصر برای تذکر این نکته سودمند.

۲. ترجمه: و از اینجا معلوم می‌شود که وجود علاقه لزومیه میان واجب الوجود و واجب الوجود مفروض دیگر، صحیح نیست. اگر فرض کنیم علاقه لزومیه تنها میان اموری تحقق می‌یابد که بعضی از آن امور علت موجه بعض دیگر باشند و یا اینکه علاقه لزومی بین اموری تحقق می‌یابد که معلول علت واحده و مشترکی باشند، یا با واسطه یا بی واسطه، پس همانا می‌دانیم انفکاک اموری که بین آنها علاقه علی - معلولی و افتقار و ارتباطی - با واسطه یا بی‌واسطه - وجود ندارد، نزد عقل جایز است.

۳. ترجمه: مراد از تکافؤ بین دو چیز در وجود، تلازم عقلی بین آن دو است به طوری که هریک از آن دو بحسب ذاتش استدعاء وجود دیگر را دارد و از انفکاک از آن ابا دارد. و این همان معنای وجوب بالقیاس الی الغیر بوده که غیر از وجوب بالغیر است. اما وجوب بالقیاس الی الغیر میان شیء تنها وقتی رخ می‌دهد که یکی توسط دیگری واجب شود و یا اینکه هر دوی آنها توسط شیء سومی که میان آن دو پیوندی ایجاد می‌کند، واجب شوند. پس هر دو شیئی که یکی توسط دیگری وجوب پیدا نکرده باشد و همچنین آن دو شیء توسط شیء سومی که میان آنها پیوندی ایجاد کند به طوری که آن شیء سوم هریک از آن دو را بوسیله دیگری و یا همراه دیگری

- واجب سازد، واجب نشده باشند، میان آن دو شیء در وجود تلازمی وجود ندارد و عقل از در نظر گرفتن یکی بدون در نظر گرفتن دیگری ابایی ندارد.
۴. ترجمه: رابطه تلازم تنها در صورتی میان دو شیء برقرار است که یکی از متلازمین علت موجب دیگری باشد و یا اینکه هر دوی آنها معلول علتی خارجی باشند.
۵. ترجمه: درباره هر دو شیئی که یکی از آن دو، علت دیگری نیست و یا هر دوی آنها معلول شیئی دیگری نیستند، جایز نیست که رفع یکی از دو شیء علت رفع دیگری باشد.
۶. ترجمه: بنابراین ممکن نیست که دو واجب مفروض تکافؤ وجودی داشته باشند در حالی که تعلق به علت ندارند بلکه [برای تکافؤ آنها] یا باید یکی از آنها اول بالذات [=علت] باشد و یا این که علت خارجی دیگری [غیر از این دو] باشد تا هر دوی این واجب های مفروض را واجب کند یا به این صورت که علاقه ای لزومیه بین آن دو برقرار کند و یا به این صورت که هر دو را واجب کند تا علاقه ای لزومیه میان آنها پیدا شود. (ترجمه از کتاب شرح الهیات شفا مصباح یزدی، با کمی اصلاح، نقل شده است (مصباح یزدی ۱۳۹۱: ۳۵۴).
۷. ترجمه: حقیقتاً تلازم حاصل نمی شود مگر توسط علت موجب. و این تلازم یا بین علت موجب و معلولش است و یا بین دو معلول آن علت موجب؛ نه بر حسب اتفاق بلکه به این صورت که علت موجب اقتضای تعلق را نسبت به هر یک از دو معلول دارد؛ همانطور که در آینده ذکر خواهد شد. و هر دو شیئی که یکی از آن دو، علت موجب دیگری نباشد و نیز هیچگونه تعلقی هم به شیء سومی نداشته باشند، هیچگونه تعلقی به یکدیگر ندارند و فرض وجود یکی جدای از دیگری ممکن است. اما جمهور فلاسفه به این امر متفطن نشده اند و گمان برده اند که بین دو شیئی که یکی علت دیگری نیست و نیز ارتباط آنها اقتضای شیء سومی را ندارد، نیز، تلازم برقرار است. و در این مورد به متضایفان مثال زده اند.
۸. خواجه نصیر در کتاب منطقی خویش، اساس الاقتباس (خواجه ۱۳۶۱: ۷۶-۷۵)، و ابن سینا در کتاب منطقی خویش، بخش قیاس از منطق شفا (ابن سینا ۱۴۰۴ ب: ۲۳۴)، به گونه ای سخن گفته اند که گویا رابطه تلازمی میان دو شیء یا به رابطه علی فروکاسته می شود یا به رابطه تضایفی. بر اساس این دسته از متون، ممکن است تصور شود که رابطه تضایفی قابل فروکاست به رابطه علی نیست. اما باید به این نکته توجه کرد که درست است که در متون منطقی خواجه نصیر و ابن سینا علیت و تضایف در مقابل هم قرار داده شده اند، ولی این متون نسبت به فروکاهش یکی از آنها، یعنی تضایف، به دیگری، یعنی علیت، ساکت است. از این رو، از این متون نمی توان نتیجه گرفت که در تحلیلی عمیق تر تضایف خود به علیت فروکاسته نمی شود. همان طور که در ادامه خواهیم دید، طرفداران نظریه علی، از جمله ابن سینا و خواجه، استدلالی

ارائه می‌کنند تا نشان دهند در تحلیلی عمیق‌تر رابطه تضایف خود نهایتاً به رابطه علی فروکاسته می‌شود. با تشکر از داور محترم مجله حکمت معاصر برای تذکر این نکته سودمند.

۹. ترجمه: و هیچیک از متضایفان به‌وسیله دیگری واجب نمی‌شود، بلکه به همراه دیگری واجب می‌شود و واجب کننده آنها علتی است که آن دو را جمع می‌کند، و همچنین دو ماده یا دو موضوع یا دو موصوف برای متضایفان [به‌وسیله دیگری واجب نمی‌شود] و وجود دو ماده یا دو موضوع برای دو مضاف به تنهایی کافی نیست بلکه به وجود شیء سوم می‌شود که بین آن دو را جمع کند نیاز است.

۱۰. ترجمه: اما بسیاری از فلاسفه از جمله ابوالبرکات بغدادی، امام رازی و صاحب اشراق به این امر متفطن نشده‌اند و گمان برده‌اند که تلازم میان دو شیئی که یکی علت دیگری نیست، توسط امر ثالثی که ارتباطی را میان دو شیء ایجاد کند صورت نمی‌گیرد و ایشان برای نشان دادن این امر متضایفان را مثال زده‌اند. این مطلب گمانی باطل است که شیخ به ابطال آن اشاره می‌کند.

۱۱. ترجمه: و هیچیک از متضایفان بوسیله دیگری واجب نمی‌شود، بلکه به همراه دیگری واجب می‌شود. و واجب کننده آنها علتی است که آن دو را جمع می‌کند، و همچنین دو ماده یا دو موضوع یا دو موصوف برای متضایفان [بوسیله دیگری واجب نمی‌شود] و وجود دو ماده یا دو موضوع برای دو مضاف به تنهایی کافی نیست بلکه به وجود شیء سوم می‌شود که بین آن دو را جمع کند نیاز است. و این بخاطر این است که یا وجود هر یک از دو مضاف و حقیقتش به‌گونه‌ای است که با دیگری است [ذاتش بگونه‌ای است که با دیگری معیت دارد]، پس اگر چنین باشد وجود فی ذاته هر یک از آنها غیر واجب الوجود است، بنابراین ممکن الوجود، و در نتیجه معلول خواهد بود. و همانطور که گفتیم علت هر یک مکافئت در وجود نیست. پس بنابراین علت هر یک امر دیگری خواهد بود. پس هر یک از مضافان علت علاقه‌ای که بینشان وجود دارد نیستند بلکه آن امر سوم علت علاقه است.

۱۲. این مطلب دلالت بر این دارد که وی متضایفان را دو متضائف حقیقی در نظر گرفته است.

۱۳. ترجمه: همانا میان وجود و ماهیت موجود به وسیله آن، ملازمه عقلیه‌ای برقرار است؛ نه ملازمه‌ای اتفاقی بلکه ملازمه معهود میان حکما. و لازم است یکی از متلازمان – [همان] تلازمی که عقلی است [و نه اتفاقی] – یا به وسیله متلازم دیگر متحقق شده باشد یا هر دویشان به وسیله امر سوم که سبب ایجاد ارتباط میان آن دو می‌شود، متحقق شده باشند. شق دوم [اینکه وجود و ماهیت متحقق به وسیله امر ثالث باشند] صحیح نیست. زیرا یکی از آنها، یعنی ماهیت، در ذات خودش برای خودش غیر مجعول و غیرموجود است؛ همانطور که در جای خود براهینی را به نفع آن اقامه کرده‌ایم. بنابراین، شق اول باقی می‌ماند. سپس، جایز نیست تا ماهیت مقتضی وجود باشد زیرا [لازمه‌اش این است که] قبل از وجود موجود باشد و این

محال است. حق آن است که از میان آن دو [یعنی ماهیت و وجود] آنچه که بر دیگری تقدم دارد وجود باشد اما نه به این معنا که آن [یعنی وجود] در ماهیت تأثیر بگذارد؛ زیرا همان‌طور که گذشت، ماهیت غیرمجموع است. بلکه به این معنی که وجود در تحقق اصل بوده و ماهیت تبع آن باشد. [هم‌چنین] نه به این شکل که موجودی تابع موجود [دیگری] است. بلکه هم‌چون تبعیت سایه از شخص [صاحب سایه] و تبعیت شیخ از ذی‌شیخ بدون هیچ تأثیر و تأثیری. بنابراین، وجود موجود است به صورت فی‌نفسه بالذات و ماهیت موجود است به وسیله وجود یا بالعرض. پس این دو به وسیله این اتحاد متحدند.

۱۴. به نظر می‌رسد مثال «تبعیت سایه از صاحب سایه» مثالی است که در سنت اسلامی برای بیان نوع خاصی از رابطه میان دو شیء استفاده می‌شود. از جمله کسانی که از این مثال استفاده می‌کند ملاصدرا است. به نظر می‌رسد این مثال در جایی استفاده می‌شود که قرار است رابطه‌ای میان دو شیء بر قرار باشد ولی این رابطه از سنخ رابطه علیت که رابطه تأثیر و تأثر است، نیست. رابطه‌ای که ملاصدرا بین وجود و ماهیت در نظر دارد بسیار شبیه نوعی از رابطه است که در متافیزیک تحلیلی معاصر از آن سخن گفته می‌شود. این رابطه ابتدا (Grounding) نام دارد. برای مطالعه بیشتر درباره این نوع از رابطه ببینید: (Bliss&Trogdon 2016)

۱۵. ترجمه: [...] به این سبب که امکان از لوازم ماهیات امکانی است همان‌طور که حدوث از لوازم وجودات حادث است.

۱۶. همانا لازم ماهیت، همچون ثبوت زوجیت برای عدد ۴ [...]

۱۷. ترجمه: هر ماهیتی از ماهیات لازمه‌ای از آنها دارد به این معنی که ماهیت از لازمه‌اش منفک نمی‌شود اگرچه میان آنها [ماهیت و لازمه ماهیت] اقتضاء و علیت وجود ندارد.

کتاب‌نامه

ابن‌سینا، حسین ابن عبدالله. (۱۴۰۴ الف). *الشفاء (الهیات)*. تصحیح: سعید زائد و ال‌اب قنواتی، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.

ابن‌سینا، حسین ابن عبدالله، (۱۴۰۴ ب). *الشفاء (منطق، کتاب القیاس)*، تصحیح: سعید زائد، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.

خواجه نصیر الدین طوسی. (۱۳۶۱). *أساس الاقتباس*. تصحیح: مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.

خواجه نصیر الدین طوسی. (۱۳۷۵). *شرح الأشارات و التنبیحات*: ۳ جلد، قم: نشر البلاغه.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۸). *نهایه الحکمه*. تصحیح و تحقیق: غلامرضا فیاضی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

فروکاهش تلازم به علیت؛ نزاعی در سنت فلسفه اسلامی (امیرحسین زادیوسفی) ۱۳۵

فیاضی، غلامرضا؛ سید مصطفی موسوی اعظم. (۱۳۹۳). چستی علیت تحلیلی: طرحی نو از انقسام علیت در فلسفه اسلامی. *مجله معرفت فلسفی*. سال دوازدهم، شماره اول.

مصباح‌یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). *شرح الهیات شفا: جلد ۱*. تحقیق و نگارش: محمدباقر ملکیان، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

معلمی، حسن. (۱۳۹۳). *حکمت صدرایی: شرح و تعلیقه بر شواهد الربوبیه*. قم: حکمت اسلامی.

ملاصدرا. (۱۳۵۴). *المبدأ و المعاد*. تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

ملاصدرا. (۱۳۶۰). *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*. تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی. مشهد: مرکز الجامعی للنشر.

ملاصدرا. (۱۹۸۱). *الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة*: ۹ جلد، بیروت: دار احیاء التراث.

ملاصدرا. (بی‌تا). *الحاشیه علی الهیات الشفاء*. قم: انتشارات بیدار.

موسوی اعظم، سید مصطفی. (۱۳۹۵). کارکردهای علیت تحلیلی در برهان. *مجله معرفت فلسفی*. سال چهاردهم، شماره دوم.

- Bliss, Ricki and Kelly Trogdon. (2016). "Metaphysical Grounding". *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/grounding/>.
- Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. 1983a. *Al-Shifā’, al-Ilāhiyyāt* (The Book of Healing, Theology). Edited by Sa‘īd Zā‘id and al-Ab Qanawātī. Qom: Ayatollah Mar‘ashī Najafī Library. [In Arabic]
- Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. 1983a. *Al-Shifā’, al-Manṭiq, Kitāb al-Qiyās* (The Book of Healing, Logic, the Book of Syllogism). Edited by Sa‘īd Zā‘id. Qom: Ayatollah Mar‘ashī Najafī Library. [In Arabic]
- Khwāja Naṣīr al-Dīn Ṭūsī. 1982. *Asās al-Iqtibās* (The Ground for the Acquisition of Knowledge). Edited Mudarris Raḍawī. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Khwāja Naṣīr al-Dīn Ṭūsī. 1996. *Sharḥ al-Ishārāt wa-l-Tanbīhāt* (Exposition of Remarks and Admonitions). Volumes 1-3. Qom: Nashr al-Balāgha. [In Arabic]
- Ṭabāṭabā‘ī, Muḥammad Ḥusayn. 2009. *Nihāyat al-Hikma* (The Ultimate Wisdom). Edited by Ghulāmriḍā Fayyādī. Qom: Publications of Imam Khomeini Education and Research Institute. [In Arabic]
- Fayyādī, Ghulāmriḍā, and Sayyid Muṣṭafā Mūsawī A‘zam. 2014. "Chīstī ‘Illiyat Tahliī: Ṭarḥī Naw az Inqisām ‘Illiyat dar Falsafā Islāmī'" (The whatness of analytic causation: a new proposal about the division of causation in Islamic philosophy). *Ma‘rifat Falsafī* 45, no. 1 (Autumn): 11-30. [In Persian]
- Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad Taqī. 2012. *Sharḥ Ilāhiyyāt Shifā’* (Exposition of the Theology of the Book of Healing). Edited by Muḥammad Bāqir Malikiyān. Vol. 1. Qom: Publications of Imam Khomeini Education and Research Institute. [In Persian]

- Mu'allimī, Ḥasan. 2014. *Hikmat Ṣadrā'ī: Sharḥ wa Ta'līqa bar Shawāhid al-Rubūbiyya* (Sadraean Wisdom: Exposition and Commentary on Lordly Witnesses). Qom: Ḥikmat Islāmī Publications. [In Persian]
- Mullā Ṣadrā. 1975. *Al-Mabda' wa-l-Ma'ād* (The Origin and the Resurrection). Edited by Sayyid Jalāl al-Dīn Āshtiyānī. Tehran: Iranian Research Institute of Philosophy. [In Arabic]
- Mullā Ṣadrā. 1981. *Al-Shawāhid al-Rubūbiyya fi-l-Manāhij al-Sulūkiyya* (The Lordly Witnesses in the Ways of Spiritual Journey). Edited by Sayyid Jalāl al-Dīn Āshtiyānī. Mashhad: Al-Markaz al-Jāmi'ī li-l-Nashr. [In Arabic]
- Mullā Ṣadrā. 1981. *Al-Ḥikmat al-Muta'āliya fi-l-Asfār al-'Aqliyya al-Arba'a* (The Transcendent Wisdom in the Four Intellectual Journeys). Volumes 1-9. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth. [In Arabic]
- Mullā Ṣadrā. N.d. *Al-Ḥāshiya 'alā Ilāhiyyāt al-Shifā'* (The Commentary on the Theology of the Book of Healing). Qom: Bīdār Publications. [In Arabic]
- Mūsawī A'zam, Sayyid Muṣṭafā. 2016. "Kārkardhāyi 'Illiyat Taḥlīlī dar Burhān" (The Functions of Analytic Causation in Demonstrative Proof). *Ma'rifat Falsafī* 54, no. 2 (Winter): 73-94. [In Persian]
- Bliss, Ricki and Kelly Trogdon. (2016). "Metaphysical Grounding". *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/grounding/>.